

رهیافتی به مفهوم "کفر" در آینده‌ی کتاب «الایمان والکفر» کافی

محمدابراهیم روش ضمیر^۱

مصطفی مهدوی ارجمند^۲

علی جلائیان اکبرنیا^۳

چکیده

گرچه تعاریف فراوانی برای کفر بیان شده است ولی تفکیک و تبیین دقیق معنای کفر و ارائه تعریفی جامع بر اساس روایات از نیازهای مطالعاتی است؛ چه اینکه «کفر» از واژگان کلیدی است که نقش تعیین کننده‌ای در سرنوشت فرد و جامعه دارد. کفر در نگاهی کلی، به معنای موضع‌گیری منفی در قبال دین و آموزه‌های آن است. شناخت دقیق این اصطلاح، در گرو بررسی مفهوم و کاربرد آن در آیات قرآن و روایات است. این مقاله که به شیوه توصیفی تحلیلی سامان یافته است به دسته‌بندی، اعتبارسنجی و تحلیل دلالتی و در نهایت جمع‌بندی روایات مربوط به تعریف کفر در کتاب «الایمان والکفر» کافی می‌پردازد. این جستار تلاش دارد به این پرسش پاسخ گوید که آیا کفر در روایات به معنای ایجابی (یعنی کنش منفی فعالانه) است یا به معنای سلبی (یعنی عدم واکنش مثبت، بدون لزوماً داشتن واکنش منفی) است؟ یافته‌های پژوهش نشان از آن دارد که «کفر» در کاربرد روایات یادشده بیشتر به کنش منفی فعالانه و آگاهانه در برابر دین، به معنای ترک عمل همراه با استخفاف و به رغم اقرار به درستی آن، عصیان‌گری و اصرار بر مخالفت با خداوند، ترک عمدی واجبات، تغییر دستورات

۱. دانشیار گروه علوم قرآنی و حدیث دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ایران (نویسنده مسئول)، roshanzamir@razavi.ac.ir.

۰۹۱۵۵۰۸۴۱۸۱

۲. دانشجوی دکتری رشته علوم قرآنی و حدیث دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ایران، mahdavi.argmand@gmail.com.

۰۹۳۵۴۹۴۲۸۷۳

۳. استادیار گروه علوم قرآنی و حدیث دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ایران، jalaeyan@razavi.ac.ir، ۰۹۱۵۱۰۵۰۰۹۷.

الهی، انکار ولایت اهل بیت (ع) اشاره دارد. بنابراین، عدم پذیرش دین یا تردید در آموزه‌های دینی، تا زمانی که موضع‌گیری فعالانه و آگاهانه‌ای در برابر آن وجود نداشته باشد، به عنوان کفر محسوب نمی‌شود.

کلیدواژه: کفر، کافر، انکار دین، عدم پذیرش دین، عصیان‌گری

مقدمه

کفر از جمله واژه‌های پر کاربرد در کتاب و سنت است. این واژه ۵۲۴ بار در قرآن به کار رفته که نشانه حساسیت این موضوع در منظومه دین است. اگر بارزترین واژه در ادبیات دینی «ایمان» باشد، «کفر» یعنی موضع‌گیری در قبال دین پرخطرترین انتخاب است. ایمان و کفر تعیین‌کننده بسیاری از دیگر انتخاب‌های انسان و حکایت‌گر سرنوشت‌سازترین تصمیمات انسان است.

«کفر» که در اکثر معانی خود حاکی از عکس‌العمل منفی در قبال دین است، موضوع احکام زیادی است. موضوع یکی از جنجالی‌ترین احکام دین یعنی جهاد ابتدایی «کفر» است؛ همچنین کفر به بسیاری از ابواب فقهی از قبیل طهارت و نجاست، ارث، زکات، اطعمه و اشربه و نیز امور سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه اسلامی مربوط است؛ از این‌ها گذشته، برخی از تحولات امروز جهان اسلام از کفر و مفهوم آن ناشی شده است. لذا تفکیک و تبیین دقیق معنای کفر و ارائه تعریفی جامع بر اساس روایات از نیازهای جامعه علمی است تا بر این اساس با تعیین حدود کفر احکام آن را با اطمینان اجرایی کرد و قوانین را بر آن مترتب نمود.

اهمیت مفهوم این واژه در ادبیات دینی، نویسندگان را بر آن داشت تا به بررسی میدانی این واژه در حوزه ادبیات کتاب و سنت بپردازند، اما گستردگی موضوع و عدم امکان بررسی فراگیر آن سبب شد، تا در مرحله اول، این موضوع را در کتاب ایمان و کفر کافی که یکی از مصادر مهم حدیثی است مورد بررسی قرار داده و کاربردهای گوناگون کفر در آن مورد مطالعه قرار گیرد.

ابتدا معنای «کفر» در لغت مورد بررسی قرار می‌گیرد و سپس به جمع روایاتی از کتاب کافی که به نوعی بیانگر مفهوم کفر در ادبیات دینی هستند، همت گماشته می‌شود. دسته‌بندی، اعتبارسنجی و تحلیل دلالتی و در نهایت جمع‌بندی آن‌ها چهار گامی هستند که برای رسیدن به نتیجه برداشته شده‌اند.

پیش از بررسی لغوی کفر، یکی از نکاتی که در پژوهش حاضر و در کشف معنای کفر دارای اهمیت است، ایجابی یا سلبی بودن معنای کفر است. بدان جهت که در طول مطالعه‌ی معنای کفر ذهن خواننده‌ی محترم متوجه این دو معنا باشد دو فرضیه را پیش از ورود به مطالعه‌ی معنای لغوی کفر، پیش روی می‌نهم:

الف) کفر دارای معنای ایجابی است: بدین بیان که کفر یک کنش منفی، فعالانه و آگاهانه در برابر دین است نه صرف عدم واکنش.

ب) کفر دارای معنای سلبی است: یعنی عدم واکنش مثبت نسبت به یک آموزه دینی؛ چه این عدم واکنش مثبت، همراه با بروز واکنش منفی فعالانه و آگاهانه باشد و چه صرفاً عدم واکنش باشد.

پیشینه

در باره مفهوم و کاربرد «کفر» در قرآن، پژوهشهای پرشماری در قالب پارسا و مقاله انجام شده است؛ از این میان، تنها دو مقاله از نظر محتوایی به مقاله حاضر نزدیک است. نویسنده مقاله «ایمان و کفر دو مرحله‌ای در قرآن» (سلیمانی، ۱۳۹۹، ۱-۱۸) مدعی است کفر در قرآن کفر دو مرحله دارد، یکی اینکه باورهای کسی مطابق حق نباشد و دیگر اینکه با حق عناد داشته باشد. جواد ایروانی در مقاله «تحلیل روایات موهم تکفیر مبتنی بر مراتب کفر و ضلالت و اصطلاح شناسی قرآنی» (ایروانی، ۱۴۰۰، ۱۵۷-۱۷۵) برای کفر در قرآن، پنج مرتبه: کفر جحودی، کفر استضعافی، کفران نعمت، ترک اوامر الهی، و کفر برائت قائل است و مدعی است کفری که موجب ترتب احکام فقهی همچون نجاست، حرمت ازدواج، حرمت ذبیحه و قتل و... می‌گردد، صرفاً «انکار توحید و رسالت» یا «انکار ضروری منتهی به انکار خدا و رسول» است. همچنین مقالاتی در باره مفهوم کفر در فقه و کلام نیز انتشار یافته است. اما در باره مفهوم کفر در روایات بویژه روایات کافی، تنها یک مقاله مشاهده شد. زهرا بهدانی در مقاله‌ای با عنوان «حقیقت ایمان و کفر در «شرح اصول الکافی»، از منظر ملا صالح مازندرانی» که در مجموعه مقالات فارسی کنگره بین المللی بزرگداشت ثقة الاسلام کلینی به چاپ رسیده، به بررسی نظرات ملا صالح مازندرانی در باره مفهوم کفر در کافی پرداخته است. در این مقاله، تنها چند صفحه پایانی به این موضوع اختصاص یافته و روایات به طور کامل از نظر سندی و محتوایی بررسی نشده است. پایان نامه‌ای با عنوان «عوامل و زمینه‌های نظری و عملی کفر و شرک در کتاب الکافی» در سال ۱۴۰۰ در جامعه المصطفی، دفاع شده است. این پایان نامه بر عوامل و زمینه‌های نظری و عملی کفر در آیات و روایات در کتاب الکافی متمرکز شده است.

تمایز این پژوهش با پژوهش‌های پیش گفته آن است که در این پژوهش تمام روایات ناظر به تعریف به کفر در کتاب الکفر و الایمان کتاب کافی از نظر سندی و محتوایی مورد بررسی قرار گرفته است و در پایان، بر اساس جمع بندی روایات، تعریفی از کفر ارائه شده است.

مفهوم کفر در لغت

از آنجا که مفهوم شناسی این واژه در کتاب و سنت، مرهون شناخت معنای لغوی کفر است، شایسته مفهوم کفر از نظر لغت شناسان مورد بررسی قرار گیرد.

در العین خلیل بن احمد آمده است: کفروا یعنی عصیان و امتناع کردند. کفر، نقیض شکر است. «یکفر درعه بثوب» یعنی زره خویش را با لباس پوشاند. به شب و دریا «الکافر» گفته می‌شود. زمین کافر، به زمینی گفته می‌شود که از مردم دور است و رهگذری در آنجا فرود نمی‌آید (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۵، صص ۳۵۶ - ۳۵۷). در کتاب الجیم آمده «الکفر» گیاه ظریف است و الکافورة پوست شکوفه را گویند (ر.ک: شیبانی، ۱۹۷۵، ج ۳، ص ۱۴۲). در همان کتاب آمده است الکفور، غایب کردن و پوشاندن است. در شعر عربی چنین آمده است:

یعلو طريقة متنها متواتر من ليلة کفر النجوم غمامها

«کفر النجوم غمامها» یعنی ابرهای آن شب، ستارگان را پنهان کرده است (ر.ک: شیبانی، ۱۹۷۵، ج ۳، ص ۱۶۸). در جمهرة

اللغة آمده است کفر پوشاندن یک شیء است. باز در همان آمده است برخی از اهل لغت گفته‌اند ظرف هر چیز را کافوره می‌نامند (ابن درید، ۱۴۰۰، ج ۲، ص ۷۸۶). صاحب تهذیب اللغة گفته است وقتی به اهل دارالحرب گفته می‌شود: «قد کفروا» یعنی عصیان کردند و امتناع ورزیدند (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۱۰، ص ۱۱۰). ابن فارس نیز اصل کفر را پوشاندن دانسته است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۱۹۱). در کتاب الماء آمده است قیری که با آن کشتی را می‌پوشانند (جهت جلوگیری از ورود آب) «کفر» نام دارد (ازدی، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۱۱۶).

دیگر کتاب‌های لغت هم به همین منوال ماده «ک ف ر» را ترجمه کرده‌اند. با توجه به آنچه گذشت می‌توان ادعا کرد معنای اصلی این ماده همان پوشاندن و ستر است.

اگر بخواهیم دو فرضیه‌ای را که در ابتدا مطرح کردیم به آنچه در معاجم لغوی آمده است عرضه کنیم، خواهیم دید معنای کفر به فرضیه‌ی اول نزدیک‌تر و با آن هم‌خوان‌تر است. بنابراین اگر کسی مثلاً در مقابل ضروری دین موضعی اتخاذ نکند؛ چه به دلیل عدم وضوح مسئله در نزد آن شخص، چه به دلیل عدم التفات به آن موضوع، از لحاظ معنای لغوی، به او کافر گفته نمی‌شود. کافر با توجه معنای لغوی با اتخاذ موضع سلبی در قبال حقیقتی یا چیزی ملازم است.

بررسی لغوی و اثبات این معنا برای کفر به تنهایی نمی‌تواند ما را در ترجمه‌ی دقیق یاری رساند. احتمال پیدایش معنای جدیدی برای آن پس از ظهور اسلام در میان مسلمانان که از آن به حقیقت شرعی یا متشرعه یاد می‌شود، هست. با این حال فایده‌ی معنای لغوی آن است که در صورت عدم اثبات حقیقت شرعی یا متشرعه برای این واژه، همان معنای لغوی بیان‌گر مقصود آیات و روایات خواهد بود.

۱. بررسی معنای کفر در کافی

پس از روشن شدن معنای لغوی ماده‌ی «ک ف ر»، به سراغ روایات کافی می‌رویم تا با بررسی آن‌ها روشن شود آیا کفر در اصطلاح روایات، معنایی غیر از معنای لغوی دارد، یا در همان معنای لغوی به کار رفته است. روایاتی را که در دو باب کفر (۲۱ روایت) و باب وجوه کفر (یک روایت) کتاب الایمان والکفر کافی آمده و به گونه‌ای به تعریف پرداخته، می‌توان در عناوین ذیل دسته‌بندی کرد.

۱-۱. روایات ناظر به حوزه عمل

برخی از روایات، در تبیین مفهوم کفر نظر به حوزه عملی دارند؛ به عبارت دیگر، در این روایات کفر ناظر به ترک فعل است. این مفهوم در چند قالب بیان شده است.

۱-۱-۱. ترک مسیر

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا» قَالَ إِمَّا أَخَذَ فَهُوَ شَاكِرٌ وَ إِمَّا تَارَكَ فَهُوَ كَافِرٌ (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۸۴).

بررسی سندی

سند روایت به جهت وجود محمد بن عیسی محل گفتگوست. ابن ولید متفردات او از یونس را روایت نمی کرده است (نجاشی، ۱۳۶۵، ص ۳۳۳)؛ و ابوجعفر بن بابویه او را از رجال نوادر استثنا کرده است (طوسی، بی تا، ص ۴۰۲). شیخ طوسی در رجال خویش گاهی تضعیف او را به قمی ها نسبت می دهد و خود درباره ی وی اظهار نظر نمی کند (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۳۹۱) و گاهی خود او را ضعیف می خواند (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۴۴۸). در مقابل نجاشی او را ثقه دانسته است (نجاشی، ۱۳۶۵، ص ۳۳۳) و حتی از اصحاب نقل کرده که ایشان سخن ابن ولید درباره ی وی را پذیرفته و کسی را هم شأن ابن عبید نمی دانسته اند (نجاشی، ۱۳۶۵، ص ۳۳۳). دقت در نقل نجاشی از ابن ولید نشان می دهد، اشکال ابن ولید در شخص محمد بن عیسی نبوده است بلکه در طریق او به یونس بوده است (ر.ک: خویی، ۱۴۱۳، ج ۱۸، ص ۱۲۳). مشهور متأخرین او را ثقه دانسته و روایات او را تصحیح می کنند. برخی اشکال را در طریق محمد بن عیسی به یونس می دانند و آن را دچار ارسال خفی دانسته یا احتمال چنین ارسالی داده اند. بهر حال، اعتبار این حدیث در گرو پذیرش وثاقت محمد بن عیسی و نیز پذیرش متفردات وی از یونس است.

بررسی محتوایی

بر اساس روایت فوق، ترک مسیر هدایت، موجب کفر می شود. هر چند در این روایت به علت ترک (انکار و غیر آن) نشده است، اما با توجه به برخی شواهد می توان گفت در این روایت، منظور از ترک، ترک ناشی از انکار است. در آیه ای پس از آن، آمده است: **إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَ سَعِيرًا** (الانسان: ۴). با توجه به این حکم سنگین و ضرورت تناسب حکم و موضوع، ارتکاز ذهنی مخاطبان نسبت اینکه کفر، ترک خاص (ترک ناشی از انکار) است و همسویی با معنای لغوی، نمی توان گفت مراد از ترک در این روایت، ترک مطلق است.

۱-۲. ترک توأم با استخفاف

هَارُونَ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع وَ سُئِلَ مَا بَالُ الزَّانِي لَا تُسَمِّيهِ كَافِرًا وَ تَارِكُ الصَّلَاةِ قَدْ سَمَّيْتَهُ كَافِرًا وَ مَا الْحُجَّةُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ لِأَنَّ الزَّانِي وَ مَا أَشْبَهَهُ إِنَّمَا يَفْعَلُ ذَلِكَ لِمَكَانِ الشَّهْوَةِ لِأَنَّهَا تَغْلِبُهُ وَ تَارِكُ الصَّلَاةِ لَا يَنْتَرِكُهَا إِلَّا اسْتِخْفَافًا بِهَا وَ ذَلِكَ لِأَنَّكَ لَا تَجِدُ الزَّانِي يَأْتِي الْمَرْأَةَ إِلَّا وَ هُوَ مُسْتَلَذُّ لِإِثْيَانِهِ إِيَّاهَا قَاصِدًا إِلَيْهَا وَ كُلُّ مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ قَاصِدًا إِلَيْهَا فَلَيْسَ يَكُونُ قَصْدُهُ لِتَرْكِهَا اللَّذَّةُ فَإِذَا نُفِيتِ اللَّذَّةُ وَقَعَ الْإِسْتِخْفَافُ وَ إِذَا وَقَعَ الْإِسْتِخْفَافُ وَقَعَ الْكُفْرُ قَالَ وَ سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وَ قِيلَ لَهُ مَا الْفَرْقُ بَيْنَ مَنْ نَظَرَ إِلَى امْرَأَةٍ فَرَزَى بِهَا أَوْ خَمِرٍ فَشَرَبَهَا وَ بَيْنَ مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ حَتَّى لَا يَكُونَ الزَّانِي وَ شَارِبُ الْخَمْرِ مُسْتِخْفًا كَمَا يَسْتِخْفُ تَارِكُ الصَّلَاةِ وَ مَا الْحُجَّةُ فِي ذَلِكَ وَ مَا الْعِلَّةُ الَّتِي تَفَرِّقُ بَيْنَهُمَا قَالَ الْحُجَّةُ أَنَّ كُلَّمَا أَدْخَلْتَ أَنْتَ نَفْسَكَ فِيهِ لَمْ يَدْخُلْكَ إِلَيْهِ دَاخٍ وَ لَمْ يَغْلِبْكَ غَالِبُ شَهْوَةٍ مِثْلَ الزَّانِي وَ شَرِبِ الْخَمْرِ وَ أَنْتَ دَعَوْتَ نَفْسَكَ إِلَى تَرْكِ الصَّلَاةِ وَ لَيْسَ ثُمَّ شَهْوَةٌ فَهُوَ الْإِسْتِخْفَافُ بِعَيْنِهِ وَ هَذَا فَرْقٌ مَا بَيْنَهُمَا (كلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۸۶).

بررسی سندی

از آنجا که در کتاب های رجال برای مسعدة بن صدقه توثیقی ذکر نشده است، روایت از نظر سندی دچار اشکال است. مجلسی اول درباره ی او گفته است: «وَالَّذِي يَظْهَرُ مِنْ أَخْبَارِهِ الَّتِي فِي الْكُتُبِ أَنَّهٗ ثَقَّةٌ لِأَنَّ جَمِيعَ مَا يَرْوِيهِ فِي غَايَةِ الْمَتَانَةِ مُوَافِقَةٌ لِمَا يَرْوِيهِ الثَّقَاتُ مِنَ الْأَصْحَابِ، وَلِهَذَا عَمِلَتِ الطَّائِفَةُ بِمَا رَوَاهُ هُوَ وَأَمْثَالُهُ مِنَ الْعَامَّةِ. بَلْ لَوْ تَتَبَعْتَ وَجَدْتَ أَخْبَارَهُ أَسَدَّ وَأَمْتَنَ مِنْ أَخْبَارِ مِثْلِ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، وَحَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ» (مجلسی، بی تا، ج ۱۴، ص ۲۶۶). شیخ طوسی در رجال او را عامی دانسته است (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۱۴۶). در اختیار معرفة الرجال، وی بتری معرفی شده است (کشی، بی تا، ص ۳۹۰). با این حال محدث نوری با استناد به برخی از روایات منقول از او (نقل جواز امامت امام در سن کودکی)، گفته است بعید است شخصی عامی و بتری چنین مضامینی را روایت کند (نوری، ۱۴۰۸، ج ۵، ص ۲۵۲). نمازی شاهرودی نیز با استناد به مضامین روایات او و همچنین جای گرفتن نامش در میان معتمدان در مشیخی من لایحضر، او را دارای حسن عقیده و کمال دانسته و عامی بودن وی را بعید شمرده است (نمازی شاهرودی، ۱۴۱۴، ج ۷، ص ۴۰۵). او داری کتاب نیز هست. اکثر روایت از أَجْلَاء و ثقات را هم داراست؛ چنانچه این قراین کنار یک دیگر بتوانند وثاقت او را ثابت کنند روایت معتبر خواهد بود.

بررسی محتوایی

در اینجا، این سوال پیش می آید آیا این نقل، یک روایت است یا در حقیقت دو روایت است ولی توسط کلینی در کنار یک دیگر قرار داده شده است؟ منشأ ایجاد این سؤال وجود عبارت «قال و سئل أبو عبدالله» در وسط نقل کلینی است. قرب الإسناد این دو قسمت را به صورت دو روایت مجزا نقل کرده و مقطع دوم را با عبارت «قيل لأبي عبدالله» آغاز کرده است (حمیری، ۱۴۱۳، ص ۴۷). صدوق در من لایحضر این روایت را با عبارت «سئل أبو عبدالله» آغاز کرده و مقطع دوم را اساسا ذکر نکرده (ابن بابویه، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۲۰۶)، اما در علل الشرایع هر دو مقطع را پشت سرهم همانند نقل کافی آورده و مقطع

دوم را با «قل ما الفرق» شروع کرده است (ابن بابویه، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۳۳۹).

روایت در نقل کافی، علل الشرایع و قرب الإسناد با واو عطف آغاز شده است. تنها شیخ صدوق در نقل من لایحضر روایت را بدون واو عطف آغاز کرده است. وجود این واو در ابتدای روایت و همچنین در ابتدای مقطع دوم (و سئل ابوعبدالله در وسط روایت) بر اساس برخی از نقل‌ها، شاید بر این نکته دلالت داشته باشد که حمیری، کلینی و صدوق از کتابی حاوی مجموعه‌ای از روایت به عنوان منبع خود استفاده می‌کرده‌اند که در آن کتاب روایات پشت سرهم و با یک سند ذکر شده بوده است. این واو عطف در حقیقت عطف به روایات دیگر آن کتاب و یا عطف به جملات قبلی یک روایت بوده‌اند که محدثان فوق آن را انتخاب کرده و از سیاق خود جداساخته و در کتاب خود ذکر کرده‌اند.

مجزا نقل شدن دو مقطع روایت در نقل قرب الإسناد، در کنار نقل مقطع دوم همراه با واو عطف در برخی از منابع، باعث تقویت مجزا بودن دو مقطع می‌شود. از دیگر مؤیدهایی که برای مجزا بودن دو مقطع می‌توان ذکر کرد، قرب معنایی دو مقطع است؛ به عبارت دیگر در مقطع اول علت تفاوت مرتکب شرب خمر و زنا با تارک الصلاة بیان شده است لذا دلیلی نداشته حضار آن مجلس دوباره از علت تفاوت حکم سؤال پرسند. این احتمال وقتی قوی‌تر می‌شود که در کنار قرینه‌های فوق، وجود «قال» در ابتدای مقطع دوم را نیز بیفزایم.

اگر آنها را دو روایت بدانیم، این سؤال پیش می‌آید که آیا این دو روایت، دو گزارش از یک واقعه هستند و فقط به دلیل نقل به معنا به دو صورت مجزا نقل شده‌اند یا در حقیقت حاکی از طرح یک سؤال مشخص در دو زمان مختلف هستند؟ شواهدی همچون اتحاد سؤال، راوی، امام، مروی عنه و مضمون، این احتمال را که این دو روایت، در واقع دو گزارش از واقعه واحد هستند که در نتیجه نقل به معنا، با مقداری اختلاف گزارش شده‌اند.

در این روایت، هرگونه ترکی کفر دانسته نشده است، بلکه تنها ترکی موجب کفر دانسته شده است که از روی استخفاف و سبک پنداشتن صورت پذیرفته باشد. به عنوان مثال اگر شخصی بر اثر غلبه‌ی شهوت مرتکب حرام شد، این کار استخفاف نهی خداوند شمرده نمی‌شود. اما در مثال نماز چون ترک آن ناشی از شهوت نیست، استخفاف شمرده می‌شود. روایت با بیان «اذا وقع الاستخفاف وقع الکفر» پرده از ملازمه‌ی بین این دو برداشته است. استخفاف چیزی از انکار اهمیت و عظمت آن چیز و گردنکشی در برابر آن سرچشمه می‌گیرد.

۱-۱-۳. ترک عمل با اقرار به درستی آن

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ حَمَادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ قَالَ تَرَكَ الْعَمَلَ الَّذِي أَقَرَّ بِهِ مِنْ ذَلِكَ أَنْ يَتَرَكَ الصَّلَاةَ مِنْ غَيْرِ سُقْمٍ وَ لَا شُغْلٍ (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۸۴).

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ فَقَالَ مَنْ تَرَكَ الْعَمَلَ الَّذِي أَقَرَّ بِهِ قُلْتُ فَمَا مَوْضِعُ تَرَكَ الْعَمَلَ حَتَّى يَدْعَهُ أَجْمَعَ قَالَ مِنْهُ الَّذِي يَدْعُ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا لَا مِنْ سُكْرِ وَ لَا مِنْ عِلَّةٍ (کلینی،

بررسی سندی

طبق برخی از نسخ، عبید بن زراره تصحیف عبید بن زراره است (ر.ک: کلینی، ۱۴۲۹، ج ۴، ص ۱۳۹)، اگر این تصحیف را بپذیریم، شباهت زیاد سؤال و جواب، اتحاد راوی، امام و مروی عنه قرینه‌ای بر اتحاد دو روایت مزبور می‌شود؛ اختلافات متن روایت هم می‌تواند به دلیل نقل به معنا باشد.

اگر هر دو روایت را نقل یک واقعه بدانیم، بدین معناست که روایت با دو سند از عبید بن زراره نقل شده است. سند اول به دلیل حضور «معلی بن محمد بصری» در آن، دچار اشکال است (ر.ک: نجاشی، ۱۳۶۵، ص ۴۱۸؛ طوسی، بی تا، ص ۴۸۰؛ غضائری، ۱۴۲۲، ص ۹۶). برخی مانند محقق خویی ایشان را ثقه دانسته‌اند (ر.ک: خویی، ۱۴۱۳، ج ۱۹، ص ۲۸۰)، اما به هرحال سند دوم جای هیچ گونه بحث و گفت و گویی ندارد.

بررسی محتوایی

بر اساس روایت فوق، کفر به معنای ترک عملی است که مورد اقرار شخص بوده است. بنابراین اگر عملی بر اساس اعتقاد یک شخص، جزء دین نباشد و به این جهت ترک شود، موجب کفر نمی‌شود.

۱-۲. روایات ناظر به ترجیح بر خدا، عصیان گری و اصرار بر مخالفت

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: وَاللَّهِ إِنَّ الْكُفْرَ لَأَقْدَمُ مِنَ الشِّرْكِ وَ أَحَبُّ وَ أَعْظَمُ قَالَ ثُمَّ ذَكَرَ كُفْرَ إِبْلِيسَ جِئِنَ قَالَ اللَّهُ لَهُ اسْجُدْ لِأَدَمَ فَأَبَى أَنْ يَسْجُدَ فَالْكَفْرُ أَعْظَمُ مِنَ الشِّرْكِ فَمَنْ اخْتَارَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَبَى الطَّاعَةَ وَ أَقَامَ عَلَى الْكِبَائِرِ فَهُوَ كَافِرٌ وَ مَنْ نَصَبَ دِينًا غَيْرَ دِينِ الْمُؤْمِنِينَ فَهُوَ مُشْرِكٌ (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۸۳).

روایتی به طریق دیگر از زراره نقل شده که به نظر می‌رسد نقل به معنای همین روایت با اندکی اضافات باشد. کلینی آن را چنین نقل می‌کند:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: ذَكَرَ عِنْدَهُ سَالِمُ بْنُ أَبِي حَفْصَةَ وَ أَصْحَابُهُ فَقَالَ إِنَّهُمْ يُنْكِرُونَ أَنْ يَكُونَ مَنْ حَارَبَ عَلِيًّا ع مُشْرِكِينَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع فَإِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ كُفَّارٌ ثُمَّ قَالَ لِي إِنَّ الْكُفْرَ أَقْدَمُ مِنَ الشِّرْكِ ثُمَّ ذَكَرَ كُفْرَ إِبْلِيسَ جِئِنَ قَالَ لَهُ اسْجُدْ فَأَبَى أَنْ يَسْجُدَ وَ قَالَ الْكُفْرُ أَقْدَمُ مِنَ الشِّرْكِ فَمَنْ اجْتَرَى عَلَى اللَّهِ فَأَبَى الطَّاعَةَ وَ أَقَامَ عَلَى الْكِبَائِرِ فَهُوَ كَافِرٌ يَعْنِي مُسْتَخِفًّا كَافِرٌ (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۸۴).

اتحاد راوی، امام، مروی عنه، تشابه الفاظ و محتوا، نشان از آن دارد که این دو روایت، دو گزارش از یک واقعه‌ی خارجی است.

بررسی سندی

اگر چه سند روایت دوم به جهت نقل محمد بن عیسی از یونس دچار اشکال است، اما اگر آن گونه که گذشت هر دو روایت را نقل یک واقعه بدانیم، سند روایت اول بنابر مبانی مشهور معتبر است.

بررسی محتوایی

هر دو روایت در مقایسه‌ی قدمت کفر و شرک، قدمت کفر را به قدمت تاریخ انسان می‌داند؛ همان‌جایی که شیطان مأمور به سجده می‌شود و به تعبیر قرآن از انجام این عمل «إباء» می‌کند. در لغت، شتری که اجازه‌ی سوار شدن بر پشتش را نمی‌دهد «الأيبة» گویند (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۴۵). لغویان آن را امتناع ترجمه کرده (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۶، فیومی، احمد بن محمد، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۳، ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۴۵) و برخی نیز امتناع شدید گفته‌اند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۵۸).

از حیث منطقی امتناع هر چند شدید باشد، مساوی با انکار نیست. ممکن است شخصی از قطع پای خویش توسط پزشک امتناع کند و دلیل امتناع، ترس یا درد فراوان باشد، اما در همین حال منکر صحت تشخیص پزشک نباشد. عدم تساوی امتناع با انکار به معنای آن نیست که جمع آن دو محال باشد، بلکه ممکن است امتناع از پذیرش یک امر به دلیل انکار آن باشد. به هر حال در این روایت برای کفر سه مؤلفه معرفی شده است: برتری دادن شیئی، امری یا کسی بر خدا یا جرأت یافتن بر خدا (به تعبیر روایت دوم)، امتناع از طاعت الهی و اصرار بر کبائر. کسی که جامع این سه صفت باشد بر اساس روایت کافر شمرده می‌شود. از این روایت روشن می‌شود که اگر چه کسی مانند ابلیس درک شهودی از خداوند متعال داشته باشد و وجود خدا برایش مبرهن باشد؛ اما اگر در عمل کسی را نسبت به ذات مقدس الهی برتری دهد / بر او جرأت یابد و از اطاعت الهی سر باز زند و بر ارتکاب معاصی اصرار ورزد کافر شده است. این معنا از کفر با معنای لغوی ماده‌ی ک ف ر هماهنگ است؛ چرا که چنین شخصی عملاً خداوند متعال را نادیده گرفته است.

۱-۳. انکار به مثابه‌ی ملاک کفر

۱-۳-۱. روایت محمد بن مسلم

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ كُلُّ شَيْءٍ يَجْرُهُ الْإِقْرَارُ وَ التَّسْلِيمُ فَهُوَ الْإِيمَانُ وَ كُلُّ شَيْءٍ يَجْرُهُ الْإِنْكَارُ وَ الْجُحُودُ فَهُوَ الْكُفْرُ (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۸۷).

بررسی سندی

افراد حاضر در سند روایت همه در زمره‌ی اجلاء قرار دارند و روایت از جهت سند صحیح اعلایی محسوب می‌شود.

بررسی محتوایی

بر اساس حدیث فوق هر عمل یا صفت یا حالتی که زاییده‌ی اقرار و تسلیم باشد ایمان و هر آنچه زاییده‌ی انکار باشد را کفر دانسته است. در برخی از روایات پیش گفته، شک و در برخی دیگر ترک یک عمل مساوی با کفر دانسته شده بود. آیا این روایت باعث تقیید آن‌ها می‌شود و باعث می‌شود تنها شک و ترکی که برخاسته از انکار باشد کفر دانسته شود؟ به نظر می‌رسد این روایات به دلیل مثبت بودن با یکدیگر تنافی ندارند و هر کدام مصداقی از کفر را اثبات می‌کنند. تنها در صورتی بین این روایات تنافی است که روایت حاضر را دارای اطلاق مقامی بدانیم، که البته اثبات آن مشکل است.

بنابراین، بر اساس این روایت انکار و جحد، لا اقل یکی از هسته‌های اساسی و علل مستقل برای تحقق کفر است.

۱- ۳- ۲. روایت زرارہ بن اعین

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سِنَانِ بْنِ بَكْرِ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَوْ أَنَّ الْعِبَادَ إِذَا جَهِلُوا وَقَفُوا وَلَمْ يَجْحَدُوا لَمْ يَكْفُرُوا (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۸۸).

بررسی سندی

سند روایت به دلیل وجود محمد بن سنان محل اشکال است. نجاشی (نجاشی، ۱۳۶۵ ش، ص ۳۲۸) و شیخ طوسی (طوسی، ۱۳۷۳ ش، ص ۳۶۴) او را ضعیف دانسته‌اند. کشی روایتی را نقل کرده است که دلالت بر مدح او می‌کند (ر.ک: کشی، ۱۴۰۴، ص ۵۰۲) همو نیز گزارش‌ها و روایت‌هایی در مذمت وی دارد (ر.ک: کشی، ۱۴۰۴، ص ۳۲۲) و همچنین گزارش‌هایی که نشان می‌دهد در دوره‌ای دچار اشکال شده و بعد به مسیر بازگشته است (ر.ک: کشی، ۱۴۰۴، ص ۵۰۳ و ۵۰۸). توثیق وی میان متأخرین نیز اختلافی است. برخی مانند محقق خویی (بسام، ۱۴۲۶، ج ۲، ص ۳۱۹) حدیث او را غیر قابل اعتماد دانسته است و برخی به او اعتماد کرده‌اند (ر.ک: نمازی شاهرودی، ۱۴۲۶، ج ۷، ص ۱۲۴).

بررسی محتوایی

بر پایه این روایت، کفر بدون انکار محقق نمی‌شود؛ این بدان معناست که قوام کفر به انکار است. برخی جحد را به انکار از روی علم ترجمه کرده‌اند (ر.ک: ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۴۲۶، راغب، ۱۴۱۲، ص ۱۸۷؛ عسکری، ۱۴۰۰، ص ۳۷) اگر این معنا از جحد را بپذیریم و آن را مطلق انکار ندانیم در آن صورت مقوم کفر، انکار از روی علم و همراه با عناد خواهد بود. اما به نظر می‌رسد چنین معنایی لا اقل در این روایت صحیح نباشد؛ زیرا مفهوم روایت آن است که اگر بندگان خدا هنگام جهل توقف نکرده و انکار کنند کافر می‌شوند؛ بنابراین انکار یک امر هنگام درک صحت آن یا عدم درک صحت، مساوی با کفر است.

به هر حال این روایت با روایاتی که صرف شک را مساوی با کفر معرفی کردند یا روایاتی که به ظاهر اولیهی خود صرف ترک یک عمل را کفر انگاشتند، ناسازگار است. به رغم اشکال سندی روایت، نقطه‌ی قوت آن تناسب معنای ارائه شده با معنایی است که کتاب‌های لغت از ماده‌ی «ک ف ر» ارائه کرده‌اند.

۱- ۳- ۳. روایت موسی بن بکیر

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع عَنِ الْكُفْرِ وَ الشِّرْكِ أَيُّهُمَا أَقْدَمُ قَالَ فَقَالَ لِي مَا عَهْدِي بِكَ تُخَاصِمُ النَّاسَ قُلْتُ أَمَرَنِي هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ لِي الْكُفْرُ أَقْدَمُ وَ هُوَ الْجُحُودُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۸۵).

بررسی سندی

روایت از جهت سندی به دلیل وجود سهل بن زیاد دچار اشکال است، اگر چه بسیاری امروزه او را ثقه می‌دانند. به هر حال اعتبار سند روایت بسته به مبنای ما در مورد سهل است.

بررسی محتوایی

این روایت هم به وضوح کفر را مساوی با جحود دانسته است. عبارت «و هو الجحود» در مقام تعریف کفر است؛ بنابراین جحود رکن اصلی و بلکه تمام ماهیت کفر است و بدون آن کفری شکل نمی‌گیرد. اینکه انکار چه چیزی باعث کفر می‌شود، در روایت به طور صریح بیان نشده است؛ اگر چه از استدلال به آیه می‌توان فهمید لزوماً نیازی به انکار ذات خداوند متعال نیست، بلکه با سرپیچی از فرمان او اگر توأم با استکبار باشد، کفر محقق می‌شود.

۱-۴. ترک فریضه و انکار آن

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع سُنُّنُ رَسُولِ اللَّهِ ص كَفَرَايِضِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَرَضَ فَرَايِضَ مُوجِبَاتٍ عَلَى الْعِبَادِ فَمَنْ تَرَكَ فَرِيضَةً مِنَ الْمَوْجِبَاتِ فَلَمْ يَعْمَلْ بِهَا وَ جَدَّهَا كَانَ كَافِرًا وَ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ بِأُمُورٍ كُلُّهَا حَسَنَةً فَلَيْسَ مَنْ تَرَكَ بَعْضَ مَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ عِبَادَهُ مِنَ الطَّاعَةِ بِكَافِرٍ وَ لَكِنَّهُ تَارِكٌ لِلْفَضْلِ مَنْقُوصٍ مِنَ الْخَيْرِ (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۸۳).

بررسی سندی

سند روایت به جهت وجود داود بن کثیر رقی دچار اشکال است و در اعتبار آن اختلاف است. نجاشی داود را تضعیف کرده (نجاشی، ۱۳۶۵، ص ۱۵۶) و شیخ وی را ثقه دانسته است (طوسی، ۱۳۷۳، ص ۳۳۶).

بررسی محتوایی

راوی از هم‌سنگی سنن رسول و فرایض الهی می‌پرسد. امام در جواب می‌فرماید: خداوند متعال بر عباد خویش فرایض واجبی را تکلیف کرده کسی که به اینها عمل نکند و یا آن را انکار کند، کافر محسوب می‌شود. در ادامه، عبارتی در روایت آمده است که دچار اختلاف نسخه است. در برخی از نسخ «و أمر رسول الله بأُمور كلها...» و در برخی از نسخ دیگر «و أمر الله بأُمور كلها...» (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۴، ص ۱۳۷) آمده است.

هر یک از این دو نسخه را بپذیریم، از اشکالی رها می‌شویم، اما به اشکالی دیگر گرفتار می‌شویم. اگر نسخه‌ی اول را صحیح بدانیم، روایت با سوال صدر آن دارای تناسب خواهد بود، اما با ادامه‌ی روایت که می‌فرماید «فلیس من ترک بعض ما أمر الله عزوجل به عباده بکافر» هم‌خوان نخواهد بود، زیرا ظاهر عبارت آن است که از کلمه‌ی «فلیس» به بعد در مقام بیان حکم کسی است که تارک امر رسول است، در حالی که در ذیل حدیث، حکم تارک امر الهی بیان شده است. آری اگر بگوییم از کلمه‌ی «فلیس» به بعد در مقام بیان حکم تارک فرایض واجب الهی است، اشکال روایت بر طرف می‌شود هرچند عبارت کمی دچار تشویش به نظر می‌رسد. اما اگر نسخه‌ی دوم را بپذیریم، تناسب آن با ذیل روایت برقرار است؛ زیرا هر دو

راجع به اوامر الهی سخن گفته‌اند. اشکالی که در این صورت پدیده می‌آید عدم تناسب روایت با سؤال راوی است. راوی از هم‌سنگی سنن نبی با فرایض الهی می‌پرسد و امام انواع فرایض و اوامر الهی را توضیح می‌دهد! احتمال دارد نسخه‌ی حاوی کلمه‌ی «رسول» صحیح باشد. در این صورت باید بگوییم در انتهای روایت نیز یک «رسول» دیگر حذف شده است؛ به بیانی دیگر، عبارت روایت چنین بوده است: «و أمر رسول الله بأوامر كلها حسنة فليس من ترك بعض ما أمر **رسول** الله به عباده من الطاعة بكافر و لكنه تارك للفضل منقوص من الخير».

به هر حال آنچه از زاویه‌ی بحث حاضر دارای اهمیت است همان دو مؤلفه‌ی تشکیل دهنده‌ی کفر است و آن‌ها عبارتند از ترک فریضه‌ی واجب باضافه انکار آن.

۱-۵. تغییر دستورات الهی

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ عَنْ ابْنِ أُدَيْنَةَ عَنْ أَبَانَ بْنِ عِيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيًّا ص يَقُولُ وَ أَنَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ مَا أَذْنَى مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا وَ أَذْنَى مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ كَافِرًا وَ أَذْنَى مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ ضَالًّا فَقَالَ لَهُ قَدْ سَأَلْتُ فَافْهَمْ الْجَوَابَ ... أَذْنَى مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ كَافِرًا مَنْ زَعَمَ أَنَّ شَيْئًا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ اللَّهَ أَمَرَ بِهِ وَ نَصَبَهُ دِينًا يَتَوَلَّى عَلَيْهِ وَ يَزْعُمُ أَنَّهُ يَعْبُدُ الَّذِي أَمَرَهُ بِهِ وَ إِنَّمَا يَعْبُدُ الشَّيْطَانَ... (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۴۱۵).

شخصی از امیرالمومنین پرسیده است، کمترین چیزی که پدیدآورنده‌ی ایمان، کفر و ضلال است چیست؟ آنچه از پاسخ حضرت به معنای کفر مربوط می‌شود آن است که ایشان کمترین عامل پدیدآورنده‌ی کفر را تغییر اوامر و نواهی الهی دانسته فرمودند: هر کس گمان کند آنچه خدا از آن نهی کرده است، مأمور به الهی است و خیمه‌ی تدین خویش را بر اساس همان به پادارد و دوستی‌ها خود را بر اساس همان ملاک سامان دهد، کافر است. چنین شخصی در حالی که گمان می‌کند امر را می‌پرستد در حقیقت در حال پرستیدن شیطان است.

آیا اگر کسی به اشتباه گمان کند فلان شیء منهی عنه، مأمور به است، آیا او کافر می‌شود؟ به نظر می‌رسد این روایت منصرف از چنین حالی باشد؛ زیرا پر واضح است کسی که به مطالعه‌ی اوامر و نواهی الهی پرداخته و به اشتباه منهی عنه واقعی را مأمور به دانسته است کافر نمی‌شود، وضوح این مطلب در ارتکاز مخاطب باعث می‌شود چون قرینه‌ای متصله باعث جلوگیری از اطلاق روایت نسبت به چنین موردی گردد. اجزاء امر ظاهری از امر واقعی از مسلمات است و شخص با انجام آن نه تنها کافر نمی‌شود بلکه به درجه‌ی تقوا نایل می‌آید و درجات ایمان را با احترام به همان احکام ظاهری طی می‌کند. در اینجا باید پرسید بنابراین مقصود عبارت «من زعم أن شيئاً نهى الله عنه، أن الله أمر به» چیست؟ در تفسیر این مقطع و مقاطع بعد از آن دو فرضیه پیش روی ماست:

۱. عبارت در مقام توصیف شخصی است که با گمان و نظر خویش بدون مراجعه به نصوص شرعی حکم اشیاء و افعال را مشخص می‌کند و بر اساس همان نظر ابداعی خویش روابط خودش را تنظیم می‌کند. ممکن است آن

شخص گمان نداشته باشد و خویش را مطمئن بداند اما روایت از نگاه خویش و از دریچه‌ی حقیقت اطمینان او را مبتنی بر گمان می‌داند.

۲. عبارت در مقام توصیف شخصی است که با گمان و نظر غیر یقینی خویش هر چند این گمان ناشی از نصوص شرعی باشد، حکم افعال و اشیاء را مشخص می‌کند. در این صورت روایت در حقیقت در مقام بیان عدم جواز عمل به ظن و گمان خواهد بود، چه این ظن و گمان ناشی از نصوص دینی باشد و چه ناشی از غیر کتاب و سنت باشد، در هر حال عمل به آن و تعیین کیفیت روابط بر مدار آن گمان، در جایی که امر واقعی خدا، نهی شمرده شود یا بالعکس منجر به کفر می‌شود.

بنابراین کسانی که بر مبنای علم و با مراجعه به کتاب و سنت امر یا نهی را از روی اشتباه جا به جا بفهمند، مشمول این روایت نیستند. کسانی که حجیت ظن و گمان را پذیرفته‌اند حتی اگر این روایت از ادله‌ی عدم عمل به ظن و گمان باشد باز هم شامل ایشان نمی‌شود؛ زیرا این روایت از نظر ایشان تاب مقاومت در برابر ادله‌ی جواز عمل به ظن را نداشته است و به همین دلیل به حجیت ظنون خاصه قائل شده‌اند. بنابراین میزان یقینی از دلالت حدیث همان کسانی هستند که بدون مراجعه به کتاب و سنت یا با مراجعه‌ی غیر عالمانه حرام الهی را واجب دانسته و آن را به خدا نسبت داده‌اند و بر اساس آن روابط خویش را تعیین ساخته‌اند، با این حال این روایت می‌تواند همان گونه که علامه‌ی مجلسی گفته است (ر.ک: مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱۱، ص ۲۳۲) تعبیر دیگری از تحریم بدعت باشد. دلالت روایت بر بیش از این مطلب ثابت نیست و نمی‌توان بر اساس آن حکم کرد.

۱- ۶. انکار ولایت علی (ع) و عصیان گری در مقابل او

۱- ۶- ۱. روایت اُبی حمزه، موسی بن بکر و ابراهیم بن ابی بکر

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ إِنَّ عَلِيًّا ص بَابٌ فَتَحَهُ اللَّهُ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۸۸).

همین روایت در جای دیگری از کافی نیز نقل شده است و در انتهای آن، آمده است: ... وَ مَنْ لَمْ يَدْخُلْ فِيهِ وَ لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ كَانَ فِي الطَّبَقَةِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِي فِيهِمُ الْمَشِيئَةُ (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۴۳۷).

بررسی سندی

سند روایت به دلیل وجود معلی بن محمد دچار اشکال و اختلاف است (ر.ک: نجاشی، ۱۳۶۵، ص ۴۱۸؛ طوسی، بی‌تا، ص ۴۸۰؛ ابن غضائری، ۱۴۲۲، ص ۹۶). همان طور که پیش‌تر گفته شد محقق خویی وی را ثقة دانسته است (ر.ک: خویی، ۱۴۱۳، ج ۱۹، ص ۲۸۰). بررسی چرایی نقل دوگانه کلینی، از حوصله این مقال خارج است.

دو روایت دیگر نیز در کافی نقل شده است که حامل همین مضمون هستند (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۸۹؛ ص ۳۸۸).

امام مسنول در هر دو روایت، امام کاظم علیه السلام است. با توجه به اتحاد مضمونی هر دو روایت و شباهت بسیار زیاد

الفاظ، احتمال آن می‌رود که هر دو روایت در حقیقت گزارش یک واقعه باشند. به هر حال چه آن‌ها حاکی از یک سخن امام باشند و چه نباشند این تکرار اسناد برای یک حدیث موجب تقویت اعتماد به آن می‌شود. سند هر دو روایت به دلیل مباحثی که پیش از نیز به آن اشاره شده، دچار اشکال و اختلاف است.

بررسی محتوایی

در این روایت امیرالمؤمنین به دری گشوده شده (روایت دوم درب بهشت و سوم درب هدایت) تشبیه شده است که ورود به آن مساوی با تحقق ایمان و خروج از آن مساوی با کفر دانسته شده است. کسانی که نه وارد آن و نه از آن خارج شدند نیز امرشان موکول به خداست و او طبق حکمت خویش درباره‌ی ایشان قضاوت خواهد کرد.

در اینکه مخاطب روایت چه کسی است دو فرضیه وجود دارد: عموم انسان‌ها یا تنها مسلمانان. به نظر می‌رسد با توجه به این که ولایت امیرالمؤمنین یکی از مهم‌ترین نقاط اختلاف امت اسلامی است، مخاطب مسلمانان هستند. به عبارت دیگر نقطه‌ی آغازین ایمان، ایمان به خدا و رسول اوست؛ بنابراین وقتی ایمان از امیرالمؤمنین آغاز می‌شود بدان معناست که ایمان به خدا، رسول و تمام پیام رسول مفروض گرفته شده است و این یعنی مسلمانان مخاطب روایت‌اند نه عموم مردم.

روایت در طرف مقابل، خروج از این در که کنایه از انکار آن و موضع گیری منفی نسبت به آن است را تحقق بخش کفر دانسته است. سؤالی که در اینجا مطرح است این است که آیا کفری که با این موضع گیری منفی محقق شده است، به معنای خروج از اسلام است یا خروج از حوزه‌ی ایمان؟ تنها قرینه‌ای که در روایت وجود دارد طرح کفر در مقابل ایمان است. اما آیا مراد از ایمان در اینجا همان اسلام است یا مراد از آن درجه‌ی خاصی از اسلام است نیاز به بررسی و جمع شواهد دارد. روایت از این جهت اجمال دارد؛ بنابراین قدر متیقن آن است که این شخص با انکار ولایت علی نسبت به یک مقام خاص در حوزه‌ی اسلام کافر شده است؛ اما بیش از این نیازمند قرینه‌ی بیشتر است.

۱- ۶- ۲. روایت فضیل بن یسار

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ فَضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ نَصَبَ عَلِيًّا عَ عَلِمًا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ فَمَنْ عَرَفَهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَ مَنْ أَنْكَرَهُ كَانَ كَافِرًا وَ مَنْ جَهِلَهُ كَانَ ضَالًّا وَ مَنْ نَصَبَ مَعَهُ شَيْئًا كَانَ مُشْرِكًا وَ مَنْ جَاءَ بِوَلَايَتِهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَ مَنْ جَاءَ بِعَدَاوَتِهِ دَخَلَ النَّارَ (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۸۹).

بررسی سندی

سند روایت مبتلا به همان اشکال نقل محمد بن عیسی از یونس است و اعتبار آن بر اساس مبانی مختلف، متفاوت است.

بررسی محتوایی

در روایت فضیل به جای واژه‌ی «باب» از واژه‌ی «عَلَم» استفاده شده است. پرواضح است عَلَم، نشانه است؛ نشانه‌ای که از آن برای جلوگیری از انحراف مسیر استفاده می‌شود. بنابراین کسی که نشانه را بشناسد در مسیر تو در توی عالم گم نمی‌شود. روایت فوق علی را نشانه‌ی راه بین خلق تا خدا معرفی کرده است. شناخت این نشانه را ایمان و انکار آن را نیز کفر دانسته

است. به نظر می‌رسد روایات انکار علم با روایات خروج از درب هدایت یا جنت، هر دو بیانگر یک حقیقت‌اند. در این روایت هم مانند سه روایت پیشین کفر در مقابل ایمان قرار داده شده است و تنها قابلیت استفاده‌ی همان معنایی را دارد که در آن سه روایت بیان شد.

۱- ۶- ۳. روایت ابی بصیر

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ وَ ابْنِ سِنَانٍ وَ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص طَاعَةُ عَلِيٍّ ع ذُلٌّ وَ مَعْصِيَتُهُ كُفْرٌ بِاللَّهِ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ كَيْفَ يَكُونُ طَاعَةُ عَلِيٍّ ع ذُلًّا وَ مَعْصِيَتُهُ كُفْرًا بِاللَّهِ قَالَ إِنَّ عَلِيًّا ع يَحْمِلُكُمْ عَلَى الْحَقِّ فَإِنْ أَطَعْتُمُوهُ ذَلَلْتُمْ وَ إِنْ عَصَيْتُمُوهُ كَفَرْتُمْ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۸۸).

بررسی سندی

روایت توسط سه نفر از امام صادق (ع) نقل شده است و از جهت سندی خللی در آن نیست مگر به دلیل مباحثی که پیرامون سهل بن زیاد مطرح است.

بررسی محتوایی

روایت از دو جهت اطاعت از علی و معصیت او قابل بحث است. آنچه به بحث حاضر مرتبط است همان جهت دوم است. بنابر این حدیث معصیت علی (ع) موجب کفر می‌شود. شنونده که گویا توان هضم این مطلب را نداشته و برایش این معنا غریب بوده است، می‌پرسد چگونه معصیت علی کفر به خدا محسوب می‌شود؟ نبی مکرم می‌فرماید علی چون شما را بر ملازمت با حق وادار می‌کند، اگر از او سرپیچی کنید به خداوند متعال کافر می‌شوید.

ظاهر عبارت «معصیته کفر» این است که با اولین معصیت کفر محقق می‌شود؛ اما توضیحی که در ادامه‌ی روایت می‌آید مانع از این معناست. فرموده است، علی شما را وادار به ملازمت با حق می‌کند اگر از او سرپیچی کنید کافر می‌شوید. چنین بیانی ظهور در این ندارد که با اولین معصیت کفر محقق می‌شود. به نظر می‌رسد منظور از عبارت تداوم عصیان یا همان عصیان کلی از فرامین او باشد؛ به عبارت دیگر کسی مشمول این حدیث است که مسیر خود را به صورت کلی از مسیر علی جدا کرده باشد.

مسلم است معصیت فرمان خداوند متعال نیز اگر از روی انکار و جحود نباشد، نهایتاً موجب فسق می‌شود و نه کفر! وضوح این مطلب می‌تواند همان چیزی باشد که باعث شده مخاطب در وهله‌ی اول تعجب کند و بپرسد چگونه معصیت علی باعث کفر می‌شود؟ همین وضوح می‌تواند به مثابه‌ی قرینه‌ای متصله باعث جلوگیری از اطلاق روایت و یا تشکیک در ظهور اولیه آن گردد.

بنابراین روایت مورد بحث توانایی اثبات چیزی بیش از آنچه در روایات پیش از آن گذشت را ندارد.

۱-۲. روایات ناظر به حوزه‌ی شناختی در ترجمه‌ی کفر

۱-۲-۱. روایت عبدالله بن سنان

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ شَكَّ فِي اللَّهِ وَ فِي رَسُولِهِ ص فَهُوَ كَافِرٌ (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۸۶).

بررسی سندی

سند روایت در اعلا درجه‌ی اعتبار است و در وثاقت افراد حاضر در آن اندک تردیدی نیست.

بررسی محتوایی

بین روایاتی که تا به اینجا مورد بررسی قرار گرفت، این، اولین روایتی است که به جنبه‌ی معرفتی کفر نظر دارد. روایات پیشین کفر را در حوزه‌ی اخلاقی و عملی دیده و تعریف می‌کردند.

روایت، شک در خدا و رسول را مساوی با کفر انگاشته است. روشن است شک در خدا و یقین به رسول معنا ندارد؛ اما باور به خدا و شک در رسول ممکن است رخ دهد. به هر حال این روایت تنها حالتی را دربر می‌گیرد که در خدا و رسول شک حاصل شود. شک در رسول، شک در رسالت او و شک در خدا شک در وجود اوست. روایت از جهت دلالت واضح است و ابهامی ندارد.

۱-۲-۲. روایت منصور بن حازم

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مَنْ شَكَّ فِي رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ كَافِرٌ قُلْتُ فَمَنْ شَكَّ فِي كُفْرِ الشَّاكِّ فَهُوَ كَافِرٌ فَأَمْسَكَ عَنِّي فَرَدَدْتُ عَلَيْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَاسْتَبْنَتْ فِي وَجْهِهِ الْغَضَبُ (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۸۷).

بررسی سندی

سند روایت بنا بر مبانی مشهور معتبر است و اشکالی در آن نیست.

بررسی محتوایی

بر اساس این روایت شک در رسول مساوی با کفر دانسته شده است. علاوه بر این کسی که در کفر چنین شخصی شک داشته باشد نیز کافر شمرده شده است.

نکته‌ی مهم در روایت حاضر و روایت عبدالله بن سنان این است که در این روایات هرچند اشخاص تنها شک داشته باشند و انکار نکنند نیز کافر شمرده شده‌اند. کفر در این دو روایت از معنای لغوی خود که پوشاندن یک شیء، انکار آن یا نافرمانی و عصیان است خارج شده است. یعنی به محض ایجاد شک در ذهن نسبت به وجود خدا و رسالت نبی مکرم، انسان وارد وادی کفر می‌شود. انکار یا عدم انکار، عصیان و عدم عصیان نیز در ورود او به وادی کفر نقشی ندارد.

منصور بن حازم نیز که گویا در این معنا شک داشته است سؤال خود را تکرار کرده و با غضب امام روبه رو شده است و این

نشان از صلابت این حکم و عدم تقید آن دارد.

در دو روایتی که شک در خدا و رسول مایه‌ی کفر برشمرده شده، در حقیقت عدم کنش (صرف شک بدون هیچ موضع گیری منفی) از مصادیق کفر دانسته شده است. این معنا نه تنها با مفهوم لغوی کفر ناهماهنگ است، بلکه با روایت زرارہ نیز در تعارض است. در آن روایت، آمده است اگر عباد هنگام ندانستن، توقف کنند و دست به انکار نزنند کافر نمی‌شوند. افزون بر این، روایات دیگری نیز در کافی نقل شده است که شک را فقط هنگامی که با انکار ضمیمه شود مساوی با کفر دانسته است. در روایت محمد بن مسلم که بر اساس مبنای مشهور معتبر است چنین آمده است:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع جَالِسًا عَنْ يَسَارِهِ وَ زُرَّارَةُ عَنْ يَمِينِهِ فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو بَصِيرٍ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِيمَنْ شَكَّ فِي اللَّهِ فَقَالَ كَافِرٌ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ قَالَ فَشَكَّ فِي رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ كَافِرٌ قَالَ ثُمَّ انْتَفَتَ إِلَى زُرَّارَةَ فَقَالَ إِنَّمَا يَكْفُرُ إِذَا جَحَدَ (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۹۹).

صدر روایت، شک در خدا و رسول را موجب کفر دانسته است، اما در ذیل روایت قیدی مطرح شده است که آن اطلاق را تقیید می‌زند. «إِنَّمَا يَكْفُرُ إِذَا جَحَدَ» باعث می‌شود، تنها شکی را موجب کفر بدانیم که قرین انکار باشد. بر اساس حدیث دیگری که کلینی در باب اصناف الناس کافی نقل کرده است، زرارہ مباحثه داغی با امام صادق علیه السلام داشته است. زرارہ مدعی بوده شاغولی وجود دارد که می‌توان با آن مردم را به دو دسته‌ی مستحق تولی و تبری تقسیم کرد، اما گویا امام قائل به وجود طیفی از مردم بوده است که لزوماً نمی‌توان با معیارهای این دنیایی استحقاق آن‌ها نسبت به تولی یا تبری را مشخص کرد (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۸۲).

گویا چون زرارہ حد فاصلی بین کفر و ایمان قائل نبوده است، امام یادآوری کردند که شک به تنهایی موجب کفر نمی‌شود (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱۱، ص ۱۸۳؛ مولی صالح مازندرانی، ۱۳۸۲، ج ۱۰، ص ۸۵).

۱-۷. روایات جامع

در اینجا شایسته است به تحلیل از کافی بپردازیم که امام صادق (ع) کفر در قرآن را دسته بندی کرده و وجوه مختلف آن را بیان کرده‌اند.

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي عَمْرِو الزُّبَيْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنْ وَجْهِ الْكُفْرِ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ الْكُفْرُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَلَى خَمْسَةِ أَوْجُهٍ فَمِنْهَا كُفْرُ الْجُودِ وَ الْجُودُ عَلَى وَجْهَيْنِ وَ الْكُفْرُ بِتَرْكِ مَا أَمَرَ اللَّهُ وَ كُفْرُ الْبِرَاءَةِ وَ كُفْرُ التَّعَمُّ... (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۸۹).

بررسی سندی

سند این روایت حداقل به دلیل وجود ابوعمر و زبیری که نامی از او در کتاب‌های رجال نیامده، فاقد اعتبار است.

بررسی محتوایی

بر اساس این روایت، امام صادق (ع) کفر در قرآن را دارای پنج وجه دانسته‌اند.

۱. جحود (انکار) بدون آگاهی

امام (ع) یکی از وجوه کفر را انکار آموزه‌های دینی بدون آگاهی و برخاسته از گمان و استحسان معرفی می‌کند. ایشان در توضیح این وجه می‌فرمایند:

... فَأَمَّا كُفْرُ الْجُحُودِ فَهُوَ الْجُحُودُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ هُوَ قَوْلُ مَنْ يَقُولُ لَا رَبَّ وَ لَا جَنَّةَ وَ لَا نَارَ وَ هُوَ قَوْلُ صِنْفَيْنِ مِنَ الرَّاذِقَةِ يُقَالُ لَهُمُ الدَّهْرِيَّةُ وَ هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ- وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَ هُوَ دِينٌ وَ ضَعُوهُ لِأَنْفُسِهِمْ بِالِاسْتِحْسَانِ عَلَى غَيْرِ تَنْبُتٍ مِنْهُمْ وَ لَا تَحْقِيقٍ لِشَيْءٍ مِمَّا يَقُولُونَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- إِنَّ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ أَنَّ ذَلِكَ كَمَا يَقُولُونَ وَ قَالَ- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ يَعْنِي بِتَوْحِيدِ اللَّهِ تَعَالَى فَهَذَا أَحَدُ وُجُوهِ الْكُفْرِ... .

روشن است این گروه کسانی را شامل می‌شود که در قبال اعتقاداتی چون ربوبیت پروردگار، بهشت و جهنم موضع گیری منفی کرده و منکر آنها می‌شوند و این انکار از روی علم نیست.

۲. جحود (انکار) از روی آگاهی

در توضیح دومین گروه آمده است:

... وَ أَمَّا الْوَجْهُ الْآخَرُ مِنَ الْجُحُودِ عَلَى مَعْرِفَةٍ وَ هُوَ أَنْ يَجْحَدَ الْجَاذِدُ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ حَقٌّ قَدْ اسْتَقَرَّ عِنْدَهُ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَقْبَلْنَهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلوًّا وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ فَهَذَا تَفْسِيرُ وَجْهِ الْجُحُودِ.

همان‌طور که به خوبی از روایت برمی‌آید این گروه به رغم علم به درستی یک امر، به انکار و موضع گیری منفی در برابر آن اقدام می‌کنند.

۳. کفران نعمت

در توضیح وجه سوم از معنای کفر آمده است:

... وَ الْوَجْهُ الثَّالِثُ مِنَ الْكُفْرِ الْكُفْرُ النِّعَمِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى يَحْكِي قَوْلَ سُلَيْمَانَ ع- هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ وَ قَالَ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ وَ قَالَ فَادْكُرُونِي أذكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونِ ... بنابراین کفر گاهی به معنای ناسپاسی کردن به کار می‌رود.

۴. ترک امر الهی

در توضیح وجه چهارم از معنای کفر آمده است:

... وَ الْوَجْهُ الرَّابِعُ مِنَ الْكُفْرِ تَرْكُ مَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَ لَا تَخْرُجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ

تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَكَفَرُوا بِرَبِّكَ مَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ وَنَسَبَهُمْ إِلَى الْإِيمَانِ وَلَمْ يَقْبَلُهُ مِنْهُمْ وَلَمْ يَنْفَعَهُمْ عِنْدَهُ فَقَالَ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ...

۵۰. براءت

روایت پنجمین و آخرین وجه کفر را چنین بیان کرده است:

وَالْوَجْهُ الْخَامِسُ مِنَ الْكُفْرِ كُفْرُ الْبَرَاءَةِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَحْكِي قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ ع- كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَ الْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ حُدَّه يَعْنِي تَبَرَّأْنَا مِنْكُمْ وَ قَالَ يَذْكُرُ إِبْلِيسَ وَ تَبَرَّئْتَهُ مِنْ أَوْلِيَائِهِ مِنَ الْإِنْسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ- إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونَ مِنْ قَبْلُ وَ قَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يُلْعَنُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ يَعْنِي يَتَبَرَّأُ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ.

نتیجه

۱. در همه مواردی که در روایات مطرح شد، چشم پوشی از حقیقت، عصیان گری در قبال آن و انکار آن حضور دارد. این بدان معناست که کفر بیش از آنکه یک نقص در حوزه شناخت باشد، یک گردن فرازی و عصیانگری اخلاقی چه در حوزه عمل و چه در حوزه شناخت است. بنابراین کفر کنشی فعالانه در قبال یک امر است نه صرف عدم کنش.
۲. کفر در اصطلاح روایات کتاب کافی دربرگیرنده ی طیفی از رفتارها و موضع گیری هاست، که در آنها شخص در قبال یک امر دینی یا نعمت الهی موضع گیری منفی داشته و به انکار آن مبادرت ورزد یا به نوعی عمل کافرانهای را پیش گیرد که برآیند آن انکار خدا، خدایی خدا، ولایت ولی خدا، فرایض الهی و نعمات الهی باشد.
۳. بر پایه مباحث پیش گفته، کسی که در قبال دین موضع گیری نکرده است؛ چه بدان جهت که امر در نظرش مشتبّه بوده و چه بدان دلیل که اساساً دین به او عرضه نشده است، کافر نام ندارد؛ همانگونه که نام مؤمن یا مسلمان نیز بر او صادق نیست.

منابع

قرآن کریم

- ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۳۸۵). علل الشرائع. قم: کتاب فروشی داورى.
- ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۴۱۳). من لا یحضره الفقیه. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ابن درید، محمد بن حسن. (۱۹۸۸). جمهرة اللغة. بیروت: دار العلم للملايين.
- ابن غضائری، احمد بن حسین. (۱۴۲۲). الرجال (طبع جدید). قم: موسسه علمی فرهنگی دار الحدیث، سازمان چاپ و نشر.
- ابن فارس، احمد بن فارس. (۱۴۰۴). معجم مقاییس اللغة. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.

ازدی، عبدالله بن محمد. (۱۳۸۷). کتاب الماء. تهران: دانشگاه علوم پزشکی ایران - موسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل.

ازهری، محمد بن احمد. (۱۴۲۱). تهذيب اللغة. بيروت: دار احیاء التراث العربي.

بسام، مرتضی. (۱۴۲۶). زیادة المقال من معجم الرجال. بيروت: دار المحجة البيضاء.

حمیری، عبد الله بن جعفر. (۱۴۱۳). قرب الإسناد (ط - الحديث). قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام.

خویی، ابوالقاسم. (۱۴۱۳). معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة. بی جا: بی نا.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲). مفردات ألفاظ القرآن. بيروت: دارالقلم.

شیبانی، اسحاق بن مرار. (۱۹۷۵). کتاب الجیم. قاهره: الهيئة العامة لشئون المطابع الاميريه.

طریحی، فخر الدین بن محمد. (۱۳۷۵). مجمع البحرين. تهران: مرتضوي.

طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۷۳). رجال الطوسي. قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامي.

طوسی، محمد بن حسن. (بی تا). فهرست کتب الشيعة و أصولهم و أسماء المصنفين و أصحاب الأصول. قم: مكتبة المحقق الطباطبائي.

عسکری، حسن بن عبدالله. (۱۴۰۰). الفروق في اللغة. بيروت: دار الافاق الجديدة.

فراهیدی، خليل بن احمد. (۱۴۰۹). کتاب العين. قم: نشر هجرت.

فیومی، احمد بن محمد. (۱۴۱۴). المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی. قم: موسسه دار الهجرة.

کشی، محمد بن عمر. (۱۴۰۴). اختیار معرفة الرجال. قم: مؤسسة آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث.

کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق. (۱۴۰۷). الکافي. تهران: دار الكتب الإسلامية.

کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق. (۱۴۲۹). کافي. قم: دار الحديث.

مازندرانی، محمد صالح بن احمد. (۱۳۸۲). شرح الکافي - الأصول و الروضة. تهران: المكتبة الإسلامية.

مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی. (۱۴۰۴). مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول. تهران: دار الكتب الإسلامية.

مجلسی، محمد تقی بن مقصود علی. (بی تا). روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه (ط - القديمة). قم: مؤسسه فرهنگي اسلامی کوشانبور.

نجاشی، احمد بن علی. (۱۳۶۵). رجال النجاشي. قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامي.

نمازی شاهرودی، علی. (۱۴۱۴). مستدرکات علم رجال الحديث. تهران: فرزند مؤلف.

نوری، حسین بن محمد تقی. (۱۴۰۸). مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل. بيروت: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث.